

## هویت ایرانی، اسلامی و غربی ما

منبع: سایت مرکز دموکراسی برای ایران - بهمن ماه ۱۳۹۳

رسانه های جمهوری اسلامی از ۲۲ بهمن با عنوان 'یوم الله' یاد می کنند. عنوانی که برخی آن را بدعت در اعتقادات مذهبی بخش دیندار جامعه می دانند. اما از سوی دیگر به طور طبیعی هم معدودی از مراسم مذهبی مسلمانان رنگ و بوی سیاسی به خود می گیرد. به عنوان مثال جمعیت عظیمی که در مراسم سالانه حج و یا اربعین گرد هم می آیند خواه ناخواه یک پیام سیاسی به دنیا مخابره می کنند پیامی که هم می تواند صلح و دوستی در آن مستتر باشد و هم رویارویی. از 'سروش دباغ' پژوهشگر مقیم کانادا پرسیده ایم که رابطه این مناسک با دیگر فرهنگها چگونه است؟ با این خیل جمعیت متحد چرا اینقدر کشورهای مسلمان ضعیف هستند؟ درآمدهای نجومی حاصل از این مناسک به کجا می رود که مسلمانان بزرگترین جمعیت گرسنه دنیا را تشکیل می دهند؟ چرا اسلام دین عزا است؟ چرا موسیقی حرام است؟ اینها و بیشتر از اینها در ادامه.



در ایران رسانه های حکومت از ۲۲ بهمن با عنوان 'یوم الله' یاد می کنند، به نظر شما این پیوند زدن مذهب و سیاست و تلاش برای تقدیس سیاست، از نظر دین و اخلاق تا چه اندازه قابل پذیرش است؟ این مسئله بسته به قرائت ما از دین متغیر است. به این معنی که در اسلام سیاسی این کار انجام می شود اما در قرائتهای دیگر چنین درآمیختگی ناپسند محسوب شده و انجام نمی گیرد.

چندی پیش در یک بازه زمانی کوتاه مراسم اربعین حسینی و وفات پیامبر اسلام، شب یلدا و همچنین جشن کریسمس را پشت سر گذاشتیم، مناسکی که از اسلام، زرتشت و مسیحیت می آید، آیا می توان برای مناسک مذهبی ادیان ریشه مشترک متصور شد؟

خاستگاه فرهنگی مناسک برخاسته از ادیان مختلف با یکدیگر متفاوت است. چنانکه اربعین از آموزه های شیعی نسب می برد، کریسمس تولد حضرت مسیح را بشارت می دهد و دیگر مناسک ایران باستان میراث نیاکان ماست و احیاناً زرتشتیان بر این باورها بوده اند. همه این اعمال و مناسک ریشه در آئین و سنن قدیمی دارد اما با توجه به اینکه به لحاظ فرهنگی پیشینه و چگونگی تکون آنها با هم متفاوت بوده می توان مفترقاتی را در آنها سراغ گرفت. در عین حال همه اینها برخاسته از سننی متعلق به ادیان هستند که همه آنها در دوران پیشامدرن شکل گرفته است و این ویژگی آن فصل مشترکی است که شما دنبالش می گردید. اسلام و زرتشت و مسیحیت همه متعلق به دورانی هستند که به تعبیر ماکس وبر 'هنوز از جهان راز زدایی صورت نگرفته است' در حقیقت زمانی که بشر در دنیای رازآلودی می زیسته است به این معنی که فضای زندگی بشر مملو از اسطوره ها بوده است و نگاه اسطوره ای به عالم، نگاهی قابل فهم و موجه بود. البته در دل آن گفتمان و جهان رازآلود بود که سنن مختلفی شکل گرفت. عموم ادیان ابراهیمی و به تبع آن ادیان شرقی و غربی در دل آن زمینه و زمانه شکل گرفت. نقطه افتراق این آئین ها عبارت است از تفاوت های الهیاتی و فرهنگی. به عنوان مثال کریسمس با درک مسیحیان از چگونگی ولادت حضرت مسیح نسبت دارد. بنابراین میان این اعمال و مناسک هم وجوه مشترک وجود دارد و هم وجوه مفترق.

**طبق گفته شما ریشه همه اینها به دوران پیشامدرن بازمی گردد، فکر می کنید بین این اعمال و مناسک با عقل مدرن چه نسبتی می توان برقرار کرد؟**

من در ابتدای امر کوشیدم این مسئله را به لحاظ تاریخی-جامعه شناختی توضیح دهم. الان چند صد سالی است که مورخان و کسانی که در حوزه تاریخ اندیشه و تطور ادیان کار می کنند، گفته اند که با ظهور علم تجربی و خصوصاً از زمان رنسانس به این طرف نگاه دیگری بر عالم حکمفرما شده است و مدرنیته و مدرنیزاسون به معنی شکل گرفتن نهادهای مدرن، هرچند به تعبیر هابرماس پروژه ناتمام مدرنیته بوده و با نقدهای فیلسوفانی چون نیچه و هایدگر و در نیمه دم قرن بیستم با نقدهای مکتب فرانکفورت مواجه بوده، مهر خود را بر صورت عالم به یادگار گذاشته است. به این معنی نوعی نگاه با زبان ریاضی و مکانیستی به طبیعت حکمفرما شده است و به این معنی می توان گفت از جهان راز زدایی شده است. البته در همین جهان راز زدایی شده هم می توان تلقی موجهی از وجود ساحت قدسی به دست داد. البته در آن روزگار این مسائل هم خریدار بیشتری داشت و هم با زندگی نوع بشر تناسب بیشتری داشت اما امروز شرایط کمی متفاوت است. رنسانس، عصر روشنگری و سپس انقلاب صنعتی گویای این نکته است که علم جدید نقش خود را بر صحیفه هستی نشانده است. همچنین تکنولوژی شکل و شمایل جدیدی به شرق و غرب عالم بخشیده است. اگر انسان های عادی با درک متعارف از هستی امروز را با همین نوع انسان های عصر پیشامدرن مقایسه کنیم می بینیم که به طبیعت زمانه، بسیار این دو با هم متفاوت هستند و بسیاری از جهت گیری ها عوض شده است، فارغ از اینکه جهت گیری های جدید را موجه یا باطل بدانیم. در کنار اینها هنوز کسانی هستند که تبیین می کنند باور داشتن به ساحت قدسی، امر معقولی است و لازم نیست کسی عقل خود را فرو بنهد تا بتواند به چنین باوری برسد. چنانکه در میان فیلسوف های مدرن امروزی هم چنین باورهایی وجود دارد. به رغم اینکه عده ای این باور را رد می کنند اما به هر حال این هم صدایی است که وجود دارد. در مجموع می توان گفت یک تغییر گفتمانی در عالم رخ داده است. این تغییر از رنسانس و انقلاب صنعتی شروع شده و به نظر می آید که با تحولات قرن بیستم و قرن حاضر، پررنگ تر هم شده است.

## در مناسک مذهبی دین اسلام برپایی عزاداری بر اعیاد غلبه دارد، شما در یک سخنرانی گفته اید این مسئله متأثر از دین مسیحیت است، آیا سندی برای این ادعا وجود دارد؟

وقتی درباره دین اسلام سخن می‌گوییم قبل از هر چیز باید دو مذهب شیعه و سنی را از یکدیگر تفکیک کرد. مناسک عزاداری بیشتر در مذهب شیعه دیده می‌شود. آنچه من در سخنرانی مذکور توضیح دادم ورود پاره‌ای از نمادهای مسیحی بود که در حوالی دوران صفوی از طریق ترکیه امروزی وارد رسوم مذهب تشیع شده است. این مسئله در مذهب اهل سنت به چشم نمی‌خورد. به عنوان مثال در مذهب تشیع ماه رمضان و خصوصاً نیمه دومش که با ضربت خوردن علی ابن ابیطالب همراه است، با نوعی سوگواری همراه است در حالیکه من ماه رمضان را در دو کشور سنی نشین دویی و ترکیه هم تجربه کرده‌ام در این دو کشور مردم در سراسر ماه رمضان شاد هستند و معتقدند ماه میهمانی و ضیافت خداوند است. در مذهب شیعه گریه و اندوه و ماتم دست برتر را دارد در حالیکه در میان اهل سنت اینطور نیست. نکته دوم اینکه مذهب شیعه در طول تاریخ فرقه‌ای بوده که خود را مظلوم می‌دانسته و همیشه به عنوان مظلوم معرفی شده است و بیشتر حول چند شخصیت محوری شکل گرفته است که امام حسین و امام علی از آن جمله‌اند. هر دو این امامان برای شیعیان محترم و معزز هستند و هر دو هم شهید شده‌اند و خونشان ریخته شده است، بر این اساس یک ادبیاتی در شیعه شکل گرفته است. فرهنگ شیعه با واقعه عاشورا و ماه‌های محرم و صفر ارتباط ارگانیک و وسیعی دارد. بنابراین سوگواری این ایام به نوعی توضیح و تأکید بر پیام مظلومیت شیعه است. از این جهت مراسم مذهبی در دو کشور ایران و عراق با دیگر کشورهای اسلامی متفاوت است.

## تفاوت‌ها قابل درک است اما تضادها را چگونه می‌توان معنی کرد، به عنوان مثال اسلام و مسیحیت هر دو دین آسمانی هستند در حالیکه موسیقی در اسلام حرام است و در مسیحیت جزئی از مناسک کلیسا محسوب می‌شود، آیا این تضاد تحت تأثیر فرهنگ‌های بومی شکل گرفته و یا در ذات این ادیان نهفته است؟

من به تعبیر 'ذات دین' باور ندارم. در گذشته هم نوشته‌ام که مفاهیمی مثل روشنفکری و دین مفاهیم برساخته اجتماعی هستند و ذات ندارند بلکه مولفه‌ها و مقومات دارند که آن هم به نحو پسینی-تجربی احراز می‌شود. در مورد موسیقی هم چنین حکم قطعی در اسلام وجود ندارد. این تنها رأی برخی از فقها است. در حقیقت با جامعه فقهی روبرو هستیم که مثل یک رودخانه جاری و ساری انواع آراء و فتاوا در آن قابل تفکیک و تشخیص است. رأی پاره‌ای از فقها به حرمت موسیقی بوده و هست اما در مقابل هم آیت الله خمینی به حلت موسیقی رأی داد و یا پیش از آن فقیه بلند مرتبه‌ای مثل غزالی گفت که موسیقی چیزی از انسان نمی‌کاهد و چیزی هم بر او نمی‌افزاید بلکه چیزی که درون انسان هست را می‌جنباند. در تاریخ فقه همه کوشیده‌اند که حکم خداوند را تبیین کنند اما در نتیجه این کوشش با کثرت آراء مواجه هستیم. به هر حال انسان‌های فقیه با پیشینه عقیدتی و تربیتی خودشان به فهم احکام فقهی مستنبط از متون مقدس و سیره بزرگان است، همت می‌گمارند. بنابراین در نتیجه با یک کثرت غیرقابل تحلیل به وحدت مواجه می‌شویم. در این بحث باید پلورالیتی را جدی گرفت و به رسمیت شناخت. اختلاف آراء فقها در این باب قابل تأمل است. هر چند امروزه رفرمیست‌های مذهبی معتقدند که بار ما با تمسک جستن صرف به احکام فقهی به مقصد نمی‌رسد و احکام فقهی باید در ترازوی اخلاق قرار بگیرد خصوصاً احکام اجتماعی فقهی. بر همین سیاق هم رفرمیست‌های مذهبی با احکامی مثل سنگسار و ارتداد مخالفت می‌کنند و نقد اخلاقی می‌کنند. من مقاله مفصلی در نقد حکم ارتداد نوشته‌ام و دیگر دوستان و همفکران ما هم این مسائل را هر یک از منظری تبیین کرده و توضیح داده‌اند. جدای از این در میان فقهای سنتی هم اجماعی در مورد مسائل مختلف وجود ندارد. تاریخ لف و نشر و درک فقها از احکام فقهی پیش چشم ماست اما این به معنی قطعی بودن این آراء نیست. مثلاً در قصه حجاب هم عموم فقها بر این باورند که باید موی سر و گردن زنان بالغ پوشیده باشد اما فقهی مثل مرحوم احمد قابل در اواخر عمر فتوا داد که به لحاظ فقهی این کار ضرورتی ندارد و توضیح داد که از منظر دیگری هم می‌توان به این مسئله نگاه کرد. بنابراین منافاتی ندارد که کسی مسلمان باشد

و با موسیقی هم بر سر مهر باشد مثلاً عارف بلند مرتبه ای رقص سماء با صدای چنگ و رباب را نوعی عبادت می انگاشت. البته فقهای زمانه هم با این نظر او بر سر مهر نبودند. مراد این است که در سنت اسلامی این کثرت وجود دارد.

**از نواندیشی دینی گفتید و خودتان هم یکی از چهره های این نحله فکری هستید، دو اتهام در این خصوص مطرح است عموم فقها شما را بانی تحریف دین می دانند و عموم لامذهب ها عامل فریب و زیبا سازی چهره دین، دفاع شما چیست؟ و نسخه این نوع تفکر برای مناسک سنتی متضاد با واقعیات دنیای امروز چیست؟**

بله اما معمولاً در این گونه بحث ها هر چه هم توضیح داده می شود مسئله برای طرف مقابل حل نمی شود. من در طول این سالها با حملات بسیار تندی در این خصوص مواجه شده ام و در نهایت به این نتیجه رسیده ام که این مسئله 'علت' دارد و نه 'دلیل' یعنی در این موارد طرف مقابل در مقام شنیدن توضیح قانع کننده معرفتی نیست. چون می بینم هر چه با مفاهیم فلسفی و استدلالهای نظری و متعارف توضیح داده می شود باز هم طرف مقابل از باب استدلال منطقی وارد نمی شود و با زبان تند و تیز نقد یا به تعبیر درست و دقیق تر تخفیف می کند و معمولاً چنین گفتگوهایی به یک سرانجام مشخص و مفید ختم نمی شود. رفرم دینی تاریخ روشن و قهرمانان شناخته شده ای دارد و در همه دنیا هم وجود دارد مثلاً در هند و پاکستان رفرمیست مشهوری مثل اقبال لاهوری بوده است و یا در مصر نصر حامد ابو زید و دیگر کشورهای اسلامی هم به همین ترتیب. در ایران هم این مسئله قدمت زیادی دارد.

### **مشخصاً ضرورت اصلاح دینی از نظر شما چیست؟**

نواندیشی دینی عبارت است از بازخوانی انتقادی سنت. بنا بر این است که نواندیشان دینی در فضای گسست و شکاف معرفتی میان سنت و مدرنیته حرکت کنند و تلاش کنند قرائتی انسانی و اخلاقی از دیانت ارائه دهند. برای این کار نه به دام تکلف و تصنع می افتند و نه به دنبال بزک کردن دین یا دین ستیزی هستند. تنها خوانش و قرائتی موجه و سازگار از دین به وسیله اسباب و ادوات نظری به دست می دهند. یعنی در ابتدای امر به خوانش های مختلف از دین باور دارند اما معتقدند که متن مقدس را می توان مثل دیگر متون به انحاء گوناگون تفسیر کرد اما طبیعتاً تفسیری دست بالا را دارد که به شیوه روشمند و با ادله انجام شده باشد و هیچ گونه گزافه گویی در آن نباشد. هدف بازخوانی انتقادی سنت دینی به منظور به دست دادن خوانش اخلاقی و انسانی و پرداختن سهم عقل و دل توآمان است. این لب پروژه روشنفکری دینی است. در ایران سید جمال الدین اسدآبادی، مرحوم بازرگان، مرحوم شریعتی پیش از انقلاب به این امر مشغول بودند و پس از انقلاب هم چند دهه است که کسانی این کار را انجام می دهند از جمله آقایان مجتهد شبستری، عبدالکریم سروش و دیگران. حتی فراتر از این من فکر می کنم لزومی ندارد روشنفکر دینی مسلمان یا متشرع باشد، می تواند انس و آشنایی مکفی با سنت دینی داشته باشد اما در عین حال در پی پالایش و بازخوانی انتقادی آن گام بردارد. این تفسیر راهگشا است و مسئله را مشخص می کند به این معنی که این نوع صورت بندی جنبه ارزشی ندارد بلکه می کوشد مفهوم روشنفکری دینی را توضیح دهد و مولفه های مختلف آن را تبیین کند. کسی می تواند این کار را انجام دهد که با هر دو بخش آشنایی کافی داشته باشد یعنی هم با سنت دینی آشنا باشد و هم با جهان جدید و علم و فلسفه و هنر و ادبیاتش، تا بتواند با مدنظر قرار دادن مسائل امروز جامعه، سنت را پالایش کند. تصور نواندیشان دینی این است که اگر راهی به رهایی وجود داشته باشد جز از این طریق صورت نمی پذیرد. نه با تخفیف و نادیده انگاشتن واقعیت دین در جامعه و نه با نادیده انگاشتن دستاوردهای بشری چنانکه بنیادگرایان مذهبی می گویند، هیچ یک بار ما را به مقصد نمی رساند. البته منظور بحث ما در اینجا مشخصاً ایران است و تا موقعی که در ایران این دوران گذار را سپری نکرده ایم پروژه روشنفکری دینی ضرورت و مخاطب دارد.

**امروزه موسم مناسک ادیان و باورهای مختلف که فرا می رسد نوعی رویارویی در میان پیروان اینها با یکدیگر دیده می شود، فکر می کنید روشنفکری دینی تا چه اندازه در آشتی دادن سنت و مدرنیته موفق بوده؟**

بله می دانم که الان نواندیشی دینی گفتمان غالب نیست. در تبیین این پدیده نباید صرفاً امر معرفتی را مدنظر قرار داد. برای نفوذ و گسترش یک گفتمان پاره ای ابزار و ادوات نیاز است که امروز نواندیشی دینی از آن بی بهره است. مخاطبان نواندیشی دینی بیشتر در میان طبقه متوسط شهری و نخبگان هستند و همه رسانه ها و امکانات در دست گفتمان رقیب و بدیل قرار دارد که قائل به دین حکومتی است. علی رغم نسیم خوشی که در یکسال و نیم گذشته به مشام می رسد اما همچنان رسانه ملی و آموزش و پرورش و فرهنگ ارشاد در کنترل آنان است و امکان آموزش ایده های نواندیشانه در مقام روش شناختی به افراد جامعه وجود ندارد. دینداری نواندیشانه دینداری هویت اندیش نیست و برای کثیری از دینداران متعارف که به دنبال هویت سازی برای خویش هستند به کار نمی آید. بلکه خوراکی که عرضه می کند برای نخبگان، دانشگاهیان و دانش آموختگان دوران جدید به کار می آید. به رغم تمام مشکلات اما روشنفکری دینی همچنان زنده و پویا است در تقابل با صدای بلند و تصویر زشت و دل آزاری که القاعده و داعش و بوکوحرام از دین به نمایش گذاشته اند. البته مشخصاً این اسلام بنیاد گرایانه منفور است و هیچ مقبولیت و مشروعیت اجتماعی ندارد و مستظهر به قوه قهریه و پول هستند که امید است در آینده فروکش کند و به محاق برود. اسلام سنتی هم تا جایی که به باورهای خودش قائل باشد و در عین حال به دیگر تفکرات هم اجازه بروز بدهد، می توان با آنها به همزیستی مسالمت آمیز رسید، اما با آنهایی که عرصه را برای دیگری تنگ می کنند باید در پیچید و در جهت اقناع آنان به پذیرش دیگران تلاش کنیم و در این راه از ساز و کار دموکراتیک بهره بگیریم چون ساز و کاری اخلاقی تر و انسانی تر است. ملاک عمل باید انسانیت، عدالت، اخلاق و پاسداشت اصول اخلاقی باشد.

**خیلی از مناسک آئین زرتشت که در ایران باستان وجود داشته امروز منسوخ شده است، از سویی برخی معتقدند جشن کریسمس هم امروز از نظر محتوایی ارتباط چندانی با دیانت مسیح ندارد اما مناسک مذهبی دین اسلام و خصوصاً مذهب شیعه بعد از گذشت قرن ها همچنان پابرجاست و هر سال پر شور تر از سال قبل برگزار می شود، شما دلیل آن را چه می دانید؟**

البته هر چند جوامع غربی سکولار شده اما جامعه مسیحی هنوز به آموزه های مسیح باورمند است و به جد به این مراسم پایبند است. برای شرکت در مراسم عید پاک و کریسمس و سال نو میلادی به کلیسا می روند و دعا می خوانند. البته شاید برای بعضی مردم هم شبیه یک کارناوال باشد اما برای مسیحیان معتقد اینطور نیست. مثلاً در جامعه آمریکا نیمی از مردم مسیحی هستند و کلیساها مملو از حضور مردم است و یا در آمریکای لاتین و نقاط دیگر هم به همین شکل. از آن سو در کشورهای اسلامی هم همینطور است یعنی کسانی که مسلمان زاده هستند و باور دینی ندارند وقتی مراسم وفات پیامبر و یا اربعین فرا می رسد فقط جنبه فرهنگی این رویداد با زندگی آنها در ارتباط قرار می گیرد.

**مسئله این است که حجم جمعیتی که در مراسم سالانه حج و یا اربعین یکجا جمع می شود در هیچ یک از مراسم دیگر ادیان دیده نمی شود.**

هر جا که باوری وجود داشته باشد باورمندان به گرد هم جمع می شوند. از جهت جامعه شناختی و دموگرافیک می توان گفت که جمعیت باورمندان در کشورهای مسلمان و خصوصاً خاورمیانه در قیاس با اروپا و آمریکای شمالی همچنان پر رنگ و زیاد است. البته مشخصاً ایالات متحده آمریکا را باید جدا کرد چون یک کشور دینی است و بنا بر آمار دست کم نیمی از مردم در آمریکا دیندار و اغلب مسیحی هستند. در خاورمیانه هم تعداد باورمندان زیاد است و هم این باورها آمیخته با احساسات و عواطف یروز و ظهور پیدا می کند. اربعین هم از این دست مناسک مسلمانان است البته این شکل کنونی اش خیلی مستحب است و تا پنج یا ده سال پیش به این شکل

و شمایل اجرا نمی شد. مسلماً حجم این سنخ مناسک دینی در اروپای قدیم هم با امروز متفاوت بوده است. این تغییرات با بسآمد و تعداد باورمندان آئین ارتباط مستقیم دارد و بنابراین در آینده نیز متفاوت از امروز خواهد بود. ضمن اینکه ممکن است کسی مسلمان واقعی هم باشد اما لزوماً دینداری اش دینداری آئینی، مناسکی و هویتی نباشد. بخش دیگری از باورمندان هم با این مناسک ابراز و احراز هویت می کنند و تا موقعی که این دسته وجود دارند این مناسک هم برقرار است حالا ممکن است شکل و شمایل آن متفاوت شود. تا اینکه روزگاری قصه عوض شود و با دوران گذار دیگری مواجه شویم.

### **چنین توده های بزرگ انسانی طبیعتاً یک پتانسیل و انرژی متحد بزرگ و واحد هم ایجاد می کند که می تواند سویه مثبت و یا منفی به خود بگیرد، در عمل چه اتفاقی رخ داده است؟**

بستگی دارد اگر تجمعی حکومتی باشد که می توان از پیش گفت به سمت چه غایتی حرکت می کند. پاره ای از هیئات مذهبی در ایران خودجوش است اما ای کاش در همان هم به تعبیر شریعتی فقط بر زخم های تن حسین مردم را نگریانند بلکه بر زخم های روح حسین (به تعبیر شریعتی) هم تأکید شود و بار معرفتی هم داشته باشد نه اینکه صرفاً غلیان احساسات و عواطف باشد. و نکته دیگر اینکه نباید خشونت به معنای کینه نسبت به دیگر مذاهب در آن وجود داشته باشد. البته جنبه مثبت این مراسم حس همبستگی بین مسلمانان است و کسانی که دیندار معیشتی هستند به وسیله این مناسک سبک می شوند و احساس سرخوشی می کنند.

### **یکی از جنبه های دیگر مناسک مسلمانان جمع شدن مبالغ هنگفت از طریق خیرات و نذورات و وجوهات است که شاید این حجم از پول و سرمایه در رسوم هیچ دین و باور دیگری جمع نشود، در مقابل می بینیم مسلمانان بزرگترین جمعیت فقیر دنیا را تشکیل می دهند، فکر می کنید چه اتفاقی می افتد و این پول ها کجا هزینه می شود؟**

فکر می کنم تحلیل ذو ابعادی می طلبد چون مسئله سویه اقتصادی و جامعه شناختی دارد. اصولاً نباید به دنبال این بود که چرخهای یک جامعه از طریق نذورات بچرخد. هم علل دموگرافیک دارد و هم علل اقتصادی و جامعه شناختی. به عنوان مثال نمی توان شرایط یک کشور هفتاد میلیونی را با یک کشور ده میلیونی قیاس کرد. نقش دولت و ساختار اقتصادی در میزان فقر و رفاه جامعه خیلی موثر است مثلاً در کشورهای اسکاندیناوی چنین درآمدهایی هم وجود ندارد اما میزان رفاه اجتماعی بالا است. در آمد حاصل از خیرات و نذورات معمولاً سیستماتیک و برنامه ریزی شده نیست و بنابراین یک منبع اقتصادی قابل اتکا محسوب نمی شود.

### **گفته می شود پیامبر اسلام یک فرد عامی بوده که هیچ قدرت و ثروت خاصی نداشته اما نفوذ پیامش به حدی بوده که تا امروز یعنی چهارده قرن بعد ادامه یافته، از طرفی امروز مسلمانان به مراتب از قدرت و ثروت و امکانات بیشتری نسبت به آن موقع برخوردارند اما قدرت گسترش و نفوذشان پایین است به عنوان مثال در ایران به طور مداوم در مقابل فرهنگ ایران باستان و فرهنگ غرب ابراز ناتوانی می کنند که این احساس آنها منجر به خشونت و جبر حکومتی می شود، فکر می کنید چرا این قدرت کم شده؟**

من به عنوان یک رفرمیست مذهبی فکر می کنم باید بین مولفه های مختلف هویتمان یک تناسب برقرار کنیم یعنی باید بین بخش ایرانی و اسلامی و غربی فرهنگ ما با یکدیگر پیوند برقرار شود زیرا این سه مولفه در کنار هم قوام بخش هویت ماست. سیالیت هویت در اینجا خیلی مهم است. فرو کوفتن هر یک از این سه بخش در مقابل دیگری منجر به بروز خشونت می شود.

### **یعنی بحث تهاجم فرهنگی را رد می کنید؟ به این معنی که در ایران به طور مداوم گفته می شود فرهنگ اسلامی مورد هجوم فرهنگ غربی قرار دارد.**

بحث فرهنگ ذو ابعاد و پیچیده است. شاید یک فرهنگ بخواهد در فرهنگ دیگر نفوذ کند و آن را تحت تأثیر خود قرار دهد اما مقصود من در اینجا ارائه راهکار است و در این مسیر نباید برخورد هویت اندیشانه و ستیزه جویانه داشت. هویت ما را سه بخش فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی شکل می دهد. بخش غربی فرهنگ ما هم قابل انکار نیست. دستکم از انقلاب مشروطه به این طرف کشور ما تحت تأثیر فرهنگ غربی است. پارلمان، ریاست جمهوری، دانشگاه و... اینها همه نهادهای مدرن است که تأثیر ماندگاری بر روی فرهنگ ما گذاشته است. این حس عقب نگه داشته شدن در مقابل غرب درست است و حاصل تحقیر دوران استعمار است و این گفتمان تبعیض آمیز در غرب هم طرفدارانی دارد مثلاً در نگاه هگل این نقطه نظر دیده می شود و به همین دلیل هم ادوارد سعید کتاب 'عقاید شرقی' را نوشتو توضیح داد که غربی ها درباره شرقی ها استریو تایپ می کنند یعنی نماد انسان شرقی را یک بی سواد عقب مانده معرفی می کنند که با علم و تمدن سر ستیز دارد، این مسائل قابل انکار نیست، اما منظور من این است که این نگاه راهگشا نیست و ما را به نتیجه مطلوب نمی رساند. راه درست و نتیجه بخش سیال کردن هویت با تمام مولفه های موجود در آن است. همه مولفه های فرهنگ ما باید به یک همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر برسند که لازمه اش بازخوانی انتقادی هر یک از اینها در ذیل دیگری است و نه از باب نفی و انکار یکی به نفع دیگری.

**طبق همین گفته شما، نقطه مشترک همه ادیان هم توحید است به منظور رسیدن به وحدت نوع بشر، از سویی پیشرفت های بشر در علوم مختلف و تکنولوژی بشر را به سوی تجرد و تکثر سوق می دهد، این تناقض را چگونه می بینید؟**

من فکر می کنم این کثرت و وحدت قابل جمع است. مثلاً مولانا می گوید گاه خورشیدی و گاه دریا شوی / گاه کوه قاف و گاه انقاء شوی / تو نه این باشی نه آن در ذات خویش / ای فزون از وهم ها وز بیش بیش.